

خَنَسَاءِ دَخْتَرِ عَمْرٍو سَلْمَى

شاعره برجسته، سخنوری توانا و رزمنده شجاع

تَمَاضِرِ مَكْنَى به ام عمرو و ملقب و معروف به خنساء دختر عمرو بن شَرِيدِ بْنِ رَبَّاحِ بْنِ ثَعْلَبَةَ (يقظه) بن عَصَبَةَ بن خُفَّافِ بْنِ امْرِئِ الْقَيْسِ بْنِ بُهْثَةَ بْنِ سُلَيْمِ سَلْمَى از زنان معروف اسلام و عرب است، و به واسطه سرودن مرثیه های که برای برادرانش معاویه و صخر که در زمان جاهلیت به قتل رسیده بودند سروده بود شهرت جهانی یافت. خنساء زنی صحابی و شاعر مخضرمه بوده، و از مشهورترین شاعران عرب می باشد، که زمان جاهلیت و اسلام را در یافته است، موصوفه در سال ۵۷۵ میلادی در بادیه نجد متولد گردید. (۱۳)

ابن خلکان در کتاب وفيات الاعیان و عدة زيادی از دیگر مورخان اسم موصوفه را تَمَاضِرِ به ضم تاء مثناء و فتح میم و بعد الف و ضاد مکسوره و بعد راء گفته اند، (۱۸) که به معنی شیری است، که زبان را به سوزش می آورد، اما عوام عرب آن را به لفظ تَمَاضِرُ نیز تکلم می کنند. نامبرده بیشتر به لقبش که همان خنساء است شهرت دارد، و خنساء از ماده خنس است که به معنی بینی کوتاه است، و به کسی گفته می شود، که بینی کوتاه دارد، و تماضر نیز بینی کوتاه اما بسیار زیبایی داشت، که او را به واسطه کوتاه بودن بینی اش خنساء لقب دادند، و به این نام مشهور گردیده است. خنساء را به معنای گاو وحشی نیز گفته اند، و می گویند: گاو وحشی چشمانی زیبا دارد، و چشمانش در بین اعراب مثل است، و گفته اند: تماضر دختر عمرو سلمی هم چشمانی بزرگ و زیبا داشت، لهذا او را بواسطه چشمان زیبایش خنساء لقب دادند. و ابو إسحاق ابراهیم بن علی حصری قیروانی متوفی سال ۴۱۳ هجری قمری در کتاب زهر الآداب و ثمره الأبواب می نویسد: لفظ خنساء کنایه از آهو است چنانکه آهو بینی کوتاه و چشمانی بزرگ و زیبا دارد تماضر نیز بینی کوتاه و چشمانی بزرگ و زیبا داشت، که برایش جمال و زیبایی خاصی داده بود، لهذا شیفتگانش او را ملقب به خنساء یعنی آهو کردند. (۱۳)

آل شَرِيدِ یعنی خانواده خنساء از اشراف و بزرگان عرب و از سرداران و حکام قبایل بنی سلیم بودند، و عمرو بن شَرِيدِ سلمی پدر خنساء از ملوک قبیله بنی سلیم در زمان جاهلیت و از جمله کسانی بود، که در ترکیب هیئتی (وفدی) عربی به نزد کسری پادشاه ساسانی رفته بودند. و نیز بنی سلیم مردمی ذو شرف بودند، که با خانواده رسول الله (ص) ارتباط و خویشاوندی داشتند، چنانکه پیامبر اسلام (ص) می فرمودند: (أنا ابن الفواطم من قریش والعواتک من سلیم، وَفِي سُلَيْمٍ شَرَفٌ كَثِيرٌ). ترجمه: من پسر فاطمه ها از قریش و عاتکه ها از سلیم هستم، و در سلیم شرف زیادی است. بنی سلیم در بادیه حجاز و در قسمت شمال شرقی یثرب (مدینه کنونی) سکونت

داشتند، و خانوادهٔ خنساء مردمانی پر نفوذ، توانگر و صاحب جلال بودند، و خنساء در خانوادهٔ با عزت، شکوه و ثروت زاده شد، چنانکه او در اشعارش به بخشنده گی و کرامت خانواده خود بخصوص برادرانش اشاره دارد. (۱۳)

خنساء دو برادر به نام های معاویه بن عمرو سلمی و صخر بن عمرو سلمی داشت، که هر دوی ایشان در جنگ ها و منازعات داخلی قبائل عرب در زمان جاهلیت کشته شدند.

ابو عبید می گوید: معاویه و صخر برادران خنساء دو تن از زیبا ترین جوانان عرب بودند، وقتی مردی یهودی که شراب فروشی می کرد، آن ها را در مدینه دید، بر جمال و هیئت شان حسد برد، و گفت: بر اعراب حسد می برم، که چنان جوانان زیبایی داشته باشند، و بر آنها شراب مسمومی خورانید. (۱۶)

معاویه بن عمرو سلمی برادر پدر مادری خنساء بود، که در سال ۶۱۲ میلادی در روز حوزة اول (یوم العکاظ) که از روز های معروف عرب است توسط دو برادر بنام های هاشم بن حرمله غطفانی و درید بن حرمله غطفانی که از قبیله بنی مره بن غطفان بودند در بازار عکاظ کشته شد، و جریان چنان بود: که هاشم بن حرمله غطفانی که شخصی شجاع و کریم و معروف به صیاد الفوارس بود، همسری بسیار زیبا روی و خوب صورت بنام اسماء مریه داشت، روزی اسماء مریه در بازار عکاظ مشغول گشت و گذار بود، که معاویه بن عمرو سلمی برادر خنساء او را دید، و شیفته جمالش شد، و از او درخواست رفاقت و دلبری نمود، اما او از دوستی با وی امتناع کرد، و گفت: آیا می دانی من همسر سردار عرب هاشم بن حرمله غطفانی هستم! و هاشم غطفانی شوهر اسماء مریه از جریان اطلاع یافت، و این موضوع باعث درگیری و جنگ بین معاویه بن عمرو سلمی از یک طرف و هاشم بن حرمله غطفانی و درید بن حرمله غطفانی از طرف دیگر شد، که منجر به قتل معاویه بن عمرو سلمی گردید، خنساء بر کشته شدن برادرش بسیار غمیگین شد، و در این زمینه اشعاری سرود، که ابیاتی از آن چنین است:

ألا لاری فی الناس مثل معاویه إذا طرقت إحدى الليالي بداهیه
بداهیه یضعی الكلاب حسیسها وتخرج من سیر النجی علانیه

و در جای دیگر سروده است:

وَإِنَّ الرزاءَ یومَ وَقَفْتَ أَدعو فلم أسمع معاویة بن عمرو

خنساء در آن اشعار برادرش صخر و خانواده و نزدیکان خود را بر گرفتن انتقام خون برادر کشته شده اش معاویه تحریض و تحریک می کرد، تا اینکه صخر برادر خنساء به همراه جماعتی از قبیلهٔ بنی سلیم بر بالای قبیله بنی مره حمله کردند، و هاشم بن حرمله غطفانی بدست صخر بن عمرو سلمی برادر خنساء و ابوشجره عمرو بن عبدالعزی پسر خنساء کشته شد. اما قضیه به این جا ختم نگردید و باز برادر دیگر خنساء یعنی صخر بن عمرو سلمی بدست ثور بن ربیعہ اسدی مجروح گردید، که به اثر آن جراحت مریض شد، و بعد از یک سال درد و رنج کشیدن در

سال ۶۱۵ میلادی در یوم الکلاب وفات یافت. این حوادث بر روحیه خنساء تاثیر زیادی نمود، و او را به سمبل اشک، ناله و فریاد تبدیل کرد، او بر فراق برادران از دست رفته اش سخت می گریست، تا جائی که بینائی چشمانش را از دست داد، اما غم و تاثیرش بر برادرش صخر زیادتر بود، زیرا علاوه‌تاً صخر به صفات عالیه چون شجاعت، کرم، وفا و علو همت بیشتر آراسته بود، و در ایام حیات بارها محبت، نیکی و دارائی خود را در راه او بذل کرده بود. (۱۳)

خنساء ضمن سرودن مرثیه‌ها که آن‌ها را در حال ناله و زاری می خواند، قوش را برای گرفتن انتقام خون برادرانش تحریض و تحریک می کرد، و تا آخر عمر این شیون و ناله برای از دست دادن برادرانش ادامه داشت. خنساء برای کسانی که در غم عزیزان شان مرثیه سروده اند، سمبل و مثالی گردید، و اکثر اشعارش در رثای برادرانش معاویه و صخر می باشد، او مرثیه‌هایش را با چشمی گریان توام با ناله و زاری می خواند، و این مرثیه‌ها چنان شهرت یافته بودند، که وقتی در غزوه بدر عتبه و شیبه پسران ربیعہ پدر و عموی هند همسر ابوسفیان و ولید بن عتبه برادر هند کشته شدند، هند دختر عتبه زن ابوسفیان بن حرب نیز بر آن‌ها مرثیه سرود، و خود را بر خنساء و روزگارش مقایسه کرد. و حمده دختر زیاد اندلسی متوفی سال ۶۰۰ هجری قمری شاعر اهل اندلس که در زمینه مرثیه اشعاری سروده است را نیز خنساء اندلس می گویند.

خنساء را از بهترین مرثیه‌سرایان تاریخ گفته اند، و شعر او آمیخته‌ای از غم، اندوه، فخر و مدح است. می گویند: نه قبل از خنساء و نه بعد از او زنی به عظمت وی شعر نگفته است.

از جریر (بن عطیه کلبی یربوعی تمیمی متوفی سال ۱۱۰ هجری قمری) سوال شد: شاعرترین مردم کیست؟ گفت: من هستم، اگر خنساء نمی بود. و گفته شد: او بر تو چه برتری دارد؟ گفت: اگر به اشعارش نظر کنید، سخنش بسیار پسندیده، شور انگیز و دل پذیر است، چنانکه سروده است:

إن الزمان وما یعنی له عجب أبقى لنا ذنباً واستأصل الرأس

إن الجدیدین فی طول اختلافهما لا یفسدان و لکن یفسد الناس

عبدالملک بن قریب أصمعی متوفی سال ۲۱۶ هجری قمری از خنساء قصه نموده، و می گوید: نابغه ذبیانی متوفی سال ۶۰۵ میلادی که یکی از شاعران طبقه یکم قبل از اسلام و از اعظام سخنوران دوران جاهلیت بود، وظیفه داوری اشعار شعراء در بازار مشهور عکاظ را به عهده داشت، و شعراء از کل طوائف و مناطق عرب به خیمه او می آمدند، و اشعار خود را بر او عرضه می نمودند، و او در باره اشعارشان قضاوت می کرد، وقتی خنساء شعر زیر را که در رثای برادرش صخر سروده بود، بر او عرضه کرد:

و إن صخر لتأتم الهداة به كأنه علم فی رأسه نار

نابغه گفت: اگر اعشى الكبير (ميمون بن قيس متوفى سال ۶۲۵ ميلادى معروف به اعشى كور از شعرای معروف دوران جاهليت) قبل از تو شعر نسروده بود، مى گفتم: والا ترين و مهم ترين شاعر اين مسابقات تو هستى. و باز در جاى ديگر نابغه ذبياني در بارهٔ خنساء گفته است: خنساء شاعر ترين كس از جنيات و انسان ها است.

وقتي كه عدى بن حاتم طائي به نزد رسول الله (ص) آمد، و با آن حضرت (ص) صحبت نمود، گفت: يا رسول الله! شاعر ترين مردم، سخي ترين مردم و شجاع ترين مردم در بين ما هستند. عدى مى گويد: رسول الله (ص) اين حرف را شنيدند، و مى گويد: گفتم: شاعر ترين مردم امرئ القيس بن حجر و سخي ترين مردم حاتم بن سعد (يعنى پدر عدى) و شجاع ترين مردم عمرو بن معديكرب مى باشند. رسول الله (ص) فرمودند: (ليس كما قلت يا عدى! اما أشعر الناس فالخنساء بنت عمرو و أما أسخى الناس فمحمد يعنى نفسه صلى الله عليه و سلم و أما أفرس الناس فعلى بن أبى طالب.) ترجمه: نه چنان است كه مى گويى اى عدى! اما شاعر ترين مردم خنساء دختر عمرو و اما سخي ترين مردم محمد يعنى خود رسول الله صلى الله عليه و سلم و اما شجاع ترين مردم على بن ابى طالب مى باشند.

خنساء زنى زيبا روى، توانگر، شجاع، با شرافت و صاحب حسب و نسب خانواده گى بود، ضمنا سخنورى و شاعرى اش نيز براى او امتياز خاصى را ببار آورده بود، كه هر كس را شيفتهٔ او مى كرد، لهذا وقتى به سن جوانى رسيد، هواخواهان زيادى داشت، كه خواستگار او بودند، و مى خواستند، با او پيوند زنا شوئى بر قرار نمايند، از جمله روزى شاعر و پهلوان مشهور عرب دريد بن صمه جشمى بكري براى زيارت به مكه آمد، در آن هنگام عمرو بن شريد سلمى پدر خنساء نيز با خانواده اش در مكه حضور داشت، و وقتى كه دريد بن صمه در بازار مكه مشغول گشت و گذار بود، چشمش به خنساء افتاد، و سخت دلباخته و شيفتهٔ او گرديد، و از احوال خنساء پرسان و جستجو كرد. گفتند: او دختر عمرو بن شريد سلمى و خواهر معاويه بن عمرو است، و معاويه برادر خنساء دوست دريد بود، دريد در وصف زيباى و جمال خنساء و علاقهٔ و دلباختگى خود نسبت به او اشعارى عاشقانه سرود، و فرداى آن روز به خانه معاويه برادر خنساء رفت، و عمرو پدر خنساء را ملاقات نمود، دريد براى عمرو سلمى پدر خنساء گفت: من آمدم تا دختر شما تماضر را از شما خواستگارى نمايم. عمرو بن شريد سلمى پدر خنساء براى دريد گفت: مرحبا به تو اى اباقره! تو آدم بزرگوارى هستى، سردارى قوم خود مى باشى، طلب تو مسترد كرده نمى شود، و اما اين زن آنچه در نفس خود دارد، ديگران ندارند، و او صاحب اختيار خود مى باشد، بايد اين درخواست تو با او در ميان گذاشته شود، و عمرو پدر خنساء به نزد دخترش رفت، و برايش گفت: اى خنساء! پهلوان هوازن و سردار اولاد چشم دريد بن صمه تو را خواستگارى نموده، و او مردى بلند پايه و والا مقام است. خنساء در حالى كه دريد هم صحبت او را مى شنيد، گفت: اى پدر من! آيا لازم مى دانيد، كه من صف

دراز پسر عموهایم را مثل تیر نیزه رد کنم، و با پیر مردی بیگانه از قبیله بنی چشم ازدواج نمایم. عمرو بن شریذ سلمی به نزد درید آمد، و گفت: خنساء از این امر امتناع کرد، و باز بعداً جواب تو را خواهیم داد. درید گفت: گفتگوی شما را شنیدم، و بدون آن که زیاد تر چیزی بگوید، از نزد شان برگشت، و باز به نزد برادر خنساء معاویه رفت، تا بلکه او بتواند نظر خواهرش را بر گرداند، معاویه نیز به نزد خنساء رفت، و هرچند اصرار کرد، خنساء نپذیرفت، و بر همان موضع قبلی اش پافشاری نمود، و از ازدواج با درید سربازد، اما صخر بن عمرو سلمی برادر دیگر خنساء با خواهرش همنوایی کرد، و او را نوازش نمود، تا آن که عمرو بن شریذ سلمی پدر خنساء وارد شد، و این موقف خنساء را به پختگی عقل و فکر او تعبیر کرد، و ازدواج خنساء با درید را منوط به موافقت خنساء نمود، و خنساء نیز با ازدواج با درید موافقت نکرد، و بعد با یکی از پسر عموهایش بنام رواحه بن عبدالعزی (عبدالعزیز) سلمی پیوند زناشویی بست، و از او صاحب پسری گردید، که پسرش همان ابوشجره عبدالله بن عبدالعزی سلمی است، اما شوهرش مردی قمار باز، مُصرف و ولخرج بود، و هر آنچه که از ثروت و دارائی که در دست داشت، بیهوده مصرف کرد، چنان که مصرف زنده گی خنساء و خانواده اش را صخر بن عمرو سلمی برادرش که مردی بخشنده و سخاوتمند بود می پرداخت، لهذا این ازدواج دوام نیاورد، و خنساء بار دیگر با پسر عموی دیگرش مرداس بن ابی عامر سلمی ازدواج کرد، و از وی صاحب چهار پسر بنام های عباس، یزید، معاویه و عمرو و دختری بنام عمیره گردید، که فرزندان همگی در شجاعت و شاعری مشهور بودند. اما محمد بن سائب کلبی اسم یکی از پسرانش را حرب گفته است. (۱۳)

خنساء در سال هشتم هجری یعنی در حدود سال ۶۳۰ میلادی به همراه پسرانش، پسر عموهایش و دیگر بزرگان قبیله بنی سلیم در قالب وفدی به حضور نبی اکرم (ص) رسید، و به همراه قومش اسلام آورد، و در آن روز او اشعارش را در محفل رسول الله (ص) قرائت نمود، پیامبر اسلام (ص) بودند که اشعار خنساء را می شنیدند، آن را تکرار می کردند، و بر او مرحباء می گفتند، و او را تشویق می نمودند، تا جائیکه فرمودند: (هیبه یا خناس). ترجمه: مرحبا ای خناس.

خنساء بعد از آن که به خدا و پیامبرش ایمان آورد، و اسلامش نیکو گردید، به شخصیت محکم و استواری مبدل شد، که از همه چیزش در راه ایمان و عقیده اش می گذشت، وقتی در زمان خلافت حضرت عمر فاروق (رض) در سال چهاردهم هجری یعنی در حدود سال ۶۳۷ میلادی جنگ قادسیه در سر زمین عراق کنونی بین قوای ساسانی به سر کرده گی رستم و لشکریان مسلمان تحت قیادت حضرت سعد بن ابی وقاص (رض) بوقوع پیوست، خنساء نیز در آن جنگ سر نوشت ساز با چهار پسرش شرکت کرد، او جنگجویان مسلمان بخصوص پسرانش را به مقابله با قوای دشمن تشویق می کرد، و در بحبوحه جنگ خطابه غرای ایراد کرد، که در

آن تشویق و تحریض همگان بخصوص فرزنداناش به جهاد و شهادت بود، گرچه جنگ قادسیه به پیروزی مسلمین انجامید، اما هر چهار پسر خنساء یکی بعد از دیگری پرچم پر افتخار جهاد را بدست گرفتند، مردانه جنگیدند و به شهادت رسیدند، خنساء بر خلاف گذشته که بر قتل برادرنش شیون و زاری می کرد، به هر دری می زد، مرثیه می سرود، و همیشه به فکر خوانخواهی و انتقام گیری بود، بر شهادت فرزنداناش صبور بود و بی قراری نمی کرد، بلکه بر شهادت شان خوشحال بود، و می گفت: آنها جان های خود را در راه اسلام فدا کرده اند، و از خداوند (ج) می خواست که در قیامت او را در کنار فرزنداناش محشور گرداند.

خنساء بر مرگ برادرانش بخصوص صخر بن عمرو سلمی قبل از اسلام و بعد از اسلام چنان گریه کرد، که نابینا گردید، او وقتی در زمان خلافت حضرت عمر فاروق (رض) به حج آمد، ملابسی پوشیده بود، که مردم در زمان جاهلیت در هنگام عزاداری بر تن می کردند، که بر روی آن ها اشعار، اشکال و نماد های ترسیم می شد، که نمایان گر آن حالت خاص بود، و زار زار در فراق برادرانش گریه می کرد. برایش گفته شد: پوشیدن این البسه در اسلام جائز نیست، و چرا تو بر کسانی گریه می کنی، که در هنگام جاهلیت کشته شدند، و بدون شک آن ها در آتش دوزخ اند، خنساء فی البداهه این شعر را سرود، و گفت:

كنت أبكى عليهم من النار واليوم أبكى لهم من النار

ترجمه: من در گذشته بواسطه این که خون آن ها ریختانده شده بود، بر آنها گریه می کردم، و امروز بر این که آن ها در آتش جهنم اند، بر آن ها گریه می کنم.

می گویند: خنساء همیشه برای برادرانش معاویه و صخر حتی بعد از مسلمان شدن هم گریه می کرد، روزی در حالی که پیر زنی کهن سال بود، با پسر عموهایش به نزد حضرت عمر فاروق (رض) رفت، پسر عمو هایش برای حضرت عمر فاروق (رض) گفتند: یا امیرالمؤمنین! این خنساء همیشه چه در زمان جاهلیت و چه حالا در زمان اسلام گریه می کند، و هر چند او را از این امر منع می کنم، باز هم قبول نمی کند و به آن ادامه می دهد. حضرت عمر فاروق (رض) برای خنساء گفت: ای خنساء! از خدا بترس و به مرگ یقین داشته باش. خنساء گفت: من گریه می کنم، فدای شان شوم که آنها صخر و معاویه بهترین های قبیله مضر بودند، و من بر مرگ یقین دارم. حضرت عمر فاروق (رض) برایش گفت: آیا بر آنها گریه می کنی، که آتش پاره دوزخ گردیدند؟ گفت: بیشترین شدت گریه من از این است. و حضرت عمر فاروق (رض) را بر حالش زار آمد، و گفت: پیر زن خود را به حالش بگذارید، زیرا او از پریشانی گریه می کند، و هر کسی که پریشان باشد، خواب هم او را ترک می کند. خنساء بعد از مسلمان شدن تمام عادات دوران جاهلیت را فراموش کرد، اما گریه و سوز و گداز بر برادرانش را فراموش ننمود. (۱۳)

خنساء در بیان کلمات و جملات پر معنی و استثنائی نبوغ داشت، چنان که آورده اند: در یکی از روزها از خنساء خواسته شد، که برادرانش معاویه و صخر را چنان که بودند توصیف کند. او گفت: صخر گرگ زمانه و زری سرخ بود، و معاویه مردی سخنور و با عمل. برایش گفته شد، کدام یکی شان برازنده تر و با افتخار تر بودند؟ جواب داد: صخر برایم گرمی زمستان بود و معاویه سردی تابستان. برایش گفته شد: مرگ کدام یک برایت درد ناک تر و فجیع تر بود؟ گفت: با مرگ صخر آتش پاره ای در جگرم فرو رفت، و با مرگ معاویه جسمم بیمار شد.

خنساء دو واقعه مشابه در دو زمان مختلف را پشت سر گذاشت، اولی در زمان جاهلیت و دومی در دوران اسلامی، اما در این دو واقعه مشابه دو حالت متفاوت داشت. نخست در دوران جاهلیت وقتی که از حادثه قتل برادرانش خبردار شد، این خبر مثل صاعقه ای که بر زمین می خورد، و باعث شعله های آتش می شود، جسم و جان خنساء را شعله ور ساخت، و تمام وجودش را آتش خشم و انتقام فراگرفت، و تیرهای غم و اندوه جگرش را پاره پاره کرد، چنان که با ناله های سوزناک و مرثیه های حزن آور خود مردمان زیادی را غمگین و متأثر می ساخت، و برای تبارز این حالت ده ها مرثیه سرود، و چنان بر برادرانش صخر و معاویه اندوهگین بود، و گریه و زاری می کرد، که این حالت وی در تمام جامعه آن روز اشتهار یافته بود، چنانچه از حضرت عمر فاروق (رض) نقل شده است، که می گوید: شاهد بودم که خنساء بر گرد خانه کعبه طواف می کرد، در حالی که محلوقة الراس بود، و گونه هایش سرخ شده بود، و کفش صخر برادر خود را در قدیفه اش گره زده بود، و می گریست. و اما دومی، حادثه ای بود که بعد از مسلمان شدن او بر وی گذشت، و آن وقتی بود که در زمان خلافت حضرت عمر فاروق (رض) منادی آواز داد: ای مسلمانان بشتابید! بسوی لشکریان اسلام بشتابید، و با صفوف آنان بییونید، و از دین و عقیده خود دفاع نمائید، و باعث نشر دین الهی در روی زمین گردید، همان بود که خنساء هر چهار پسرش را گرد آورد، و آن ها بر جنگ و جهاد در راه خدا ترغیب نمود، و با فرزندانش عازم جبهه جنگ شد، و سخنانی که شب قبل از جنگ قادسیه برای پسرانش بیان نمود، جملاتی از آن ها بر پیشانی تاریخ بشریت ثبت است، در آن جایی که گفت: شما از اصلی پاک و بزرگواری هستید، و از شما جز کاری بزرگ انتظار نمی رود، و آن بلند کردن پرچم اسلام و نشر دعوت حق است، و جزای چنین عملی پیروزی یا شهادت است. بیشک جنگ قادسیه هم که در یک طرف آن قوای تا دندان مسلح ساسانی مرکب از یکصد و بیست هزار نفر مجهز سواره و پیاده با اسب های آموزش دیده و تیز رو و شمار زیادی فیل های جنگی و سلاح های کار آمد آن روز به فرماندهی رستم بن فرخزاد ارمنی و در طرف دیگر مسلمانان پا برهنه و لاغر اندامی که مورد استهزاء قوای متکبر دشمن قرار می گرفتند، و دشمنان شان کمان های آنان را به آلت پشم ریزی زنان تشبیه می کردند، تحت فرماندهی

حضرت سعد بن ابی وقاص زهری صحابی گرانقدر رسول الله (ص) و یکی از عشره مبشره قرار داشت، گرچه از نظر مادی دو طرف هیچ گونه برابری با هم نداشتند، و قوای دشمن چنین می پنداشتند، که در کمتر از یک روز اثری هم از طرف مقابل باقی نمی گزارند، و هم شان را نیست و نابود می نمایند، اما بالعکس در جهت معنوی قوای ساسانی مردمانی متکبر، بی اراده، متشتت العقیده و جبون و قوای مسلمان مردمانی متهور، جسور، شجاع، متحد و با ایمان بودند، چنان ایمانی که همه چیز و همه دارائی شان عقیده شان بود، زنده بودن و کشته شدن هر دو برای شان پیروزی بود، همان طوری که در موفقیت غازی می شدند، و فاتح می گردیدند، در کشته شدن نیز شهید می شدند، که بهشت ابدی نصیب شان می گردید. سربازان مسلمان در جنگ قادسیه با چنین عقیده ای جنگیدند، و قوای یزدگرد سوم پادشاه ساسانی را تار و مار ساختند، در آن جنگ بود، که پسران خنساء هم مردانه جنگیدند، و هر چهار شان یکی پس از دیگری به شهادت رسیدند. بعد از نصرت مسلمان ها در جنگ قادسیه، زمانی که خنساء از سر نوشت فرزندانش پسران نمود، به او گفتند: همگی در راه خدا به شهادت رسیدند، عکس العمل او بسیار متفاوت تر از جریان مقتول شدن برادرانش بود، او بر خلاف کشته شدن برادرانش در هنگام شهادت پسرانش صبور بود، و با این شهادت افتخار می نمود، و حتی اظهار خوشحالی می کرد، و می گفت: سپاس خدای را که شرف شهادت آن ها را به من ارزنی داشت، آرزویم این است، که پروردگارم مرا با آنان در یک جا در قرارگاه رحمت خویش قرار دهد. که این جریان دو دیدگاه مختلف در دو زمان متفاوت از یک شخصیت را نشان می دهد، انسانی جاهلی که همه ای زنده گی را در آثار مادی مشاهده می کند، و نتیجه اش جز در این دنیا حاصلی ندارد، همان است که اگر امکان داشت در حال تعرض و تجاوز است، همیشه تعرض می کند، هیچ چیز او را مانع نمی شود، و اگر امکان نداشت، مورد تعرض قرار می گیرد، و آن وقت جز گریه، ناله و زاری کاری از دست وی ساخته نیست، و همیشه ب فکر انتقام است، اما بالعکس کسی که به خدا، پیامبران، کتب آسمانی و روز آخرت ایمان دارد، انسان متفاوتی است، او همه چیز را در قالب ایمان به خدا بررسی می کند، و پروردگار را حاکم مطلق می داند، و می گوید: هیچ عملی ضایع نمی گردد، و خدای بزرگ از ذره ذره حساب می گیرد، لهذا انسان مومن از شهادت و کشته شدن در راه خدا باکی ندارد، و مرگ مادی را سر آغاز زنده گی دیگر می داند. بنا بر این در وقت کشته شدن برادرانش خنساء نیز بر فکر و اندیشه او اخلاق جاهلی سیطره داشت، و همه چیز را در سایه وحشت، زور و انتقام می دید، و جنگ و جنجال های هم که واقع می شد، جنبه زور گیری و مادی داشت، وقتی برادرانش را از دست داد، به دنبالش دیگر مزد و دستاوردی را مشاهده نمی کرد، لهذا این حالت او را به مأیوسیت وا می داشت، و جز گریه و زاری و سرودن اشعار، و تحریک حس انتقام جوئی دیگر راهی نداشت، اما در هنگام شهادت پسرانش دیگر خنساء آن خنساء دوران جاهلیت نبود، او اسلام آورده

بود، و به یک زن مومنه و هدفمند تبدیل گردیده بود، و بنا به گفته خواهر دانشمند دکتوره عایشه بنت الشاطی در طبیعت خنساء تغییر آمده بود، و از یک زن عقده ای که همیشه به فکر خونخواهی و انتقام گیری بود، به یک انسان مکتبی، متفکر و مومنه تغییر کرده بود، که همه اعمال را در سایه احکام الهی جستجو می کرد.

خنساء در بادیه نجد در اول زمان خلافت حضرت عثمان ذی النورین (رض) در سال بیست و چهارم هجری مطابق سال ۶۴۵ میلادی وفات یافت، و عمر او را در این هنگام در حدود هفتاد و یک سال گفته اند، (۱۳) اما بعضی از مورخین وفات او را در سال چهل و چهارم هجری قمری مطابق سال ۶۶۴ میلادی در زمان خلافت معاویه بن ابی سفیان (رض) آورده اند. و می گویند: خنساء در هنگام وفات هشتاد و نه ساله بوده است.

خنساء را دیوان شعری در مرثیه برادرانش بخصوص صخر است، که آن را ابو سعید سکزی، ابو یوسف یعقوب بن اسحاق معروف به ابن السکیت و امام ابوسعید احمد بن محمد بن زیاد معروف به ابن الاعرابی جمع آوری نموده اند، این دیوان به سال ۱۲۹۷ هجری قمری مطابق به سال ۱۸۸۰ میلادی در مطبعه الوطنیه قاهره، در سال ۱۳۰۶ هجری قمری مطابق ۱۸۸۸ میلادی توسط لویس شیخو یسوعی در مطبعه کاتولیکی بیروت، در سال ۱۳۲۶ هجری قمری توسط حسنین محمد زیدانی در قاهره، در سال ۱۳۸۰ هجری قمری توسط کرم البستانی در بیروت، در سال ۱۳۸۳ هجری قمری مطابق سال ۱۹۶۳ میلادی در بیروت، در سال ۱۳۸۸ هجری قمری در مرکز دار التراث العربی در بیروت و در سال ۱۳۸۹ هجری قمری مطابق سال ۱۹۶۹ میلادی در مرکز نشر دار الاندلس در بیروت به چاپ رسیده است. (۲۴)

پدر لویس شیخو یسوعی یکی از بزرگان مسیحی کلدانی عراقی که به بیروت مهاجرت کرد، و از زمره فدائیان پاپ بود، و در دانشگاه سان ژزف ادبیات عرب و الهیات خوانده بود، نیز بر دیوان خنساء شرحی بنام (أنیس الجلساء فی شرح دیوان الخنساء) نوشته، و آن را در سال ۱۸۹۶ میلادی در مطبعه کاتولیکی بیروت به طبع رسانیده است، که از آن به عنوان کتاب درسی استفاده می شود.

هم چنین دی کوبیه مستشرق فرانسوی نیز در سال ۱۸۸۹ میلادی دیوان اشعار خنساء را به زبان فرانسوی ترجمه و طبع کرده است، و رودوکاناگیس مستشرق آلمانی مباحثی را در باره اشعار و مراثی خنساء نگاشته، و غبریالی مستشرق ایتالیائی هم قسمت های از زندگی نامه و اشعارش را به زبان ایتالیائی تدریس نموده است. (۱۹)

محمد بن سلام جمحی متوفی سال ۲۳۱ هجری قمری در کتابش بنام طبقات فحول الشعراء خنساء را از جمله بزرگان عرصه شعر و ادب قرار داده است، و می گویند: چند چیز شعر خنساء را از اشعار دیگران متمایز می سازد: واضح بودن لفظ، صیانت حکم، صدق تعبیر و جمال تصویر. (۱۹)

ابن حجر عسقلانی در کتاب الاصابه می نویسد: خنساء دختر عمرو سلمی را وقتی که درید بن صمه جسمی بگری^۱ یکی دیگر از شعرای مشهور عرب در زمان جاهلیت در شهر مکه دید، برای تهنیت از او شعری سرود، و بعد تنها شد، و خود را شستشو داد، و از خنساء خواستگاری نمود، ابیاتی از شعر درید بن صمه جسمی بگری را ابن حجر عسقلانی در کتاب الاصابه نقل کرده، که چنین است:

حَيُّوا تَمَاضِيرَ وَ أَرْبُعُوا صَحْبِي وَقِفُوا فَإِنَّ وَقُوفَكُمْ حَسْبِي
 مَا إِنْ رَأَيْتُ وَ لَا سَمِعْتُ بِهِ كَالْيَوْمِ طَالِي أَيْنِقُ جَرِبِ
 مُتَبَدِّلًا تَبَدُّو مَحَاسِنَهُ يَضَعُ الْهِنَاءَ مَوَاضِعَ النَّقْبِ
 أَخْنَاسُ قَدْ هَامَ الْفُؤَادُ بِكُمْ وَأَعْتَادَهُ دَاءٌ مِنَ الْحُبِّ

اما خنساء او را جواب رد داد، و خواستگاری او را نپذیرفت، و گفت: من صف دراز پسر عمو های خود را مثل تیر نیزه رد نمی کنم، و با پیر مردی ازدواج نمی نمایم، و در باره این گفته اش درید بن صمه جسمی شعری سرود، که ابیاتی از آن چنین است:

وَقَاكَ اللَّهُ يَا أَبْنَةَ آلِ عَمْرٍو مِنَ الْفَتِيَانِ أَمْثَالِي وَ نَفْسِي
 وَ قَالَتْ إِنَّهُ شَيْخٌ كَبِيرٌ وَ هَلْ حَبْرَتَهَا أُنَى ابْنِ أُمْسِ
 وَ قَدْ عَلِمَ الْمَرَاضِعُ فِي جُمَادَى إِذَا أَسْتَعْجَلْنَ عَنِ حَزْبِنَهْسِ

تا آن جا که گفت:

وَ أَنَى كَأَبِيَّتُ بَغِيرِ نَحْرِ وَ أَبَدًا بِالْأَرَامِلِ حِينَ أُمْسِي
 وَ أَنَى كَأَيُّهُرِ الْكَلْبِ ضَيْفِي وَ كَأَجَارِي بَيْتِ خَبِيثَ نَفْسِي

و خنساء نیز جواب او را به شعر پس داد. (۱)

ابن اثیر جزری در کتاب أسدالغابه می نویسد: خنساء وقتی بر بعثت رسول الله (ص) آگاهی پیدا کرد، به همراه قوم خود به حضور نبی اکرم (ص) رسید، و به همراه ایشان اسلام آورد، و در حضور رسول الله (ص) اشعارش را

^۱ درید بن صمه جسمی بگری : درید بن صمه جسمی بگری مکنی به ابو قره یکی از فرسان و شعرای عرب و از امرای سپاه کفار در غزوه حنین بود و از دلاوران قبیله هوازن بشمار می رفت و رئیس بنی چشم بود و تقریباً در یک صد جنگ شرکت کرد و در هیچ کدام نگرخت . درید در عهد اسلام نیز می زیست ولی اسلام نیاورد و در سال هشتم هجرت در غزوه حنین به دست ربیع بن رفیع سلمی به قتل رسید ، دیوان او را ابو سعید سکزی و ابو عمر شیبانی و اضعمی گرد آوری کرده اند. در تاریخ حبیب السیر آمده است : چون در جنگ حنین ابو عامر (برادر زاده ابو موسی اشعری) و زبیر بن عوام (رض) در عقب مشرکانی که مقر ایشان اوطاس بود رسید ند ، درید بن صمه با ششصد نفر از کفار بد اختر بر زیر تلی ایستاده بود و بین الجانبین حربی صعب دست داده ، درید به دست ربیع بن رفیع که در سلب تبع زبیر (رض) این نظام داشت کشته شد . لغت نامه دهخدا جلد هفتم صفحه ۱۰۷۴۶ به نقل از الفهرست ابن الندیم ، اعلام زرکلی جلد سوم صفحه ۱۶ ، الاغانی ، خزانه بغدادی ، الروض الانف ، موشح صفحه ۱۸ ، ۴۱ و ۴۵ ، امتاع الاسماع جلد اول ، عقدالفرید جلد اول ، سوم و ششم ، عیون الاخبار جلد اول ، بلوغ الارب الوسی جلد دوم صفحه ۱۳۴ و ۱۳۷ و حبیب السیر جلد اول صفحه ۳۹۳

قرائت نمود. آن حضرت(ص) به اشعارش گوش فرادادند، و از آن به شگفت آمدند، و برایش گفتند: (هیئه یا خُناس)، ترجمه: مرحبا ای خناس(منظور خنساء است). (۳)

می گویند: در اول امر خنساء اشعاری به شکل دو بیتی و سه بیتی می سرود، و بعد از آن که برادر پدر مادری وی معاویه بن عمرو توسط هاشم مری وزید مری به قتل رسید، و باز برادر پدری وی صخر بن عمرو که شخص حلیم، جواد و محبوب در بین عشیره خود بود، و خنساء او را بسیار دوست می داشت، توسط ابو ثور اسدی با نیزه زخمی گردید، که به اثر آن مریض شد، و بعد از یک سال وفات یافت، و در سر زمین بنی سلیم در نزدیکی کوه عسیب دفن گردید، خنساء در رثای آنها مرثیه های بسیار سوزناکی سرود، که در ادبیات عرب مانده گار شده است. (۴)

ابو عبید می گوید: وقتی برادر خنساء یعنی صخر را در نزدیکی کوه عسیب دفن کردند، خنساء شعر زیر را در رثای او سرود، که از شاهکارهای ادبی است:

أَلَا يَا صَخْرُ لَأَنسَاكَ حَتَّى أَفَارِقَ مُهْجَتِي وَ يُشَقَّ رَمْسِي
يُدْكَرُنِي طُلُوعُ الشَّمْسِ صَخْرًا وَ أَبْكِيهِ لِكُلِّ غُرُوبِ شَمْسِي
وَ لَوْلَا كَثْرَةُ التَّابِكِينَ حَوْلِي عَلَى إِخْوَانِهِمْ لَقَتَلْتَنَفْسِي

و نیز در این باره سروده است:

أَلَا يَا صَخْرُ إِنْ أَبَكَيْتَ عَيْنِي فَقَدْ أَضْحَكْتَنِي دَهْرًا طَوِيلًا
ذَكَرْتُكَ فِي نِسَاءِ مُعَوَّلَاتٍ وَ كُنْتُ أَحَقَّ مِنْ أَبَدِي الْعَوِيلَا
دَفَعْتُ بِكَ الْجَلِيلَ وَ أَنْتَ حَتَّى وَ مَنْ ذَا يَدْفَعُ النَّخْبَ الْجَلِيلَا
إِذَا قُبِحَ الْبُكَاءُ عَلَى قَتِيلٍ رَأَيْتُ بُكَاءَكَ الْحَسَنَ الْجَمِيلَا (۱)

و بعضی از مؤرخین می گویند: شعر فوق را خنساء در رثای برادر دیگرش معاویه که توسط بنو مُرّه بقتل رسیده بود سروده است.

خنساء اشعار زیادی را در رثای برادرانش بخصوص صخر بن عمرو سرود، که ابیاتی از آن چنین است:

أَعْنِي جَوْدًا وَ لَا تَجْمُدَا أَلَا تَبْكِيَانِ لِصَخْرِ النَّدَى؟
أَلَا تَبْكِيَانِ الْجَزِيءَ الْجَمِيلِ؟ أَلَا تَبْكِيَانِ الْفَتَى السَّيِّدَا؟
طَوِيلِشِ الْعِمَادِ عَظِيمِ الرَّمَادِ دِسَادَ عَشِيرَتُهُ أَمْرَدَا

و نیز در باره برادرش صخر این ابیات را سروده است:

أَشْمُ أَبْلَجُ يَا تَمُّ الْهُدَاةُ بِهِ كَأَنَّهُ عَلَّمَ فِي رَأْسِهِ نَارًا

وَإِنَّ صَخْرًا لَمَوْلَانَا وَ سَيِّدِنَا وَإِنَّ صَخْرًا إِذَا نَشْتُو كَنَحَارُ (۳)

جمع اهل علم گفته اند: در بین زنان عرب شاعری به پایه خنساء دختر عمرو نه قبل از وی و نه بعد از وی نگذشته است. (۴)

زبیر بن بکار به نقل از محمد بن حسن مخزومی معروف به ابن زبّاله یکی از متروکین و او از عبدالرحمن بن عبدالله و او از پدرش و او از ابی و جزه و او از پدرش روایت نموده، که خنساء دختر عمرو بن شریب سلمی در جنگ قادسیه اشتراک نمود، و چهار پسرش نیز که مردان بزرگی بودند، به همراهش حضور داشتند، خنساء در شب اول جنگ برای پسرانش موعظه گیرای را بیان داشت، او آن ها را تشویق و تحریض بر جنگ و عدم فرار از جبهه جهاد نمود، و گفت: ای فرزندانم! شما از روی رضایت خود اسلام آوردید، و بر اختیار خود مهاجر شدید! خداوند (ج) را شریکی نیست، که شما فرزندان مرد واحدی هستید، چنان که فرزندان زن واحدی می باشید، بر پدران شما خیانت نکرده ام، و آبروی خالو های شما را نریختانده ام، و نه هم من کار فرومایه گی در حسب شما کردم، و نه هم نسب شما را مغشوش و آلوده ساختم. شما می دانید که خداوند (ج) صواب فروانی را برای مسلمان های که در جنگ با کافران اند، وعده نموده است، و می دانید، که دار باقیه بهتر از دار فانیه است، و خداوند (ج) می فرماید: (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَصْبِرُوا وَ صَابِرُوا وَ رَابِطُوا، وَ اتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ). ترجمه و تفسیر: ای مؤمنان در برابر مشقت شکبیا باشید، و با صبر و شکیبائی در برابر ناهنجاری های معرکه نبرد دشمنان خدا را مغلوب کنید، از سنگر های تان پاسداری نمائید، و آماده مبارزه و نبرد باشید، از خداوند بترسید، و از اوامر او مخالفت نورزید، تا به سعادت دارین دست یابید. سوره آل عمران آیه دو صد. (۵)

خنساء آیات قرآن کریم را تلاوت می کرد، و فرزندانش و دیگران را تشویق و تحریض به جهاد می نمود، و می گفت: پس فردا صبح را بر قتال با دشمن خود آغاز کنید، انشاء الله بر دشمن پیروز می شوید، و آنگاه که پرچم جهاد بر افراشته شد، و آنگاه که دیدید جبهه جنگ گرم و داغ است، همان وقت نان را از تنور بر گیرید، که این وقت موقعیت خوبی است، موقع نان پختن و نان گرفتن است، وقتی که بازار شهادت گرم است، باید سعی نمود و جبهه را پر کرد، و وقتی که دیدید میدان جنگ داغ است، فرصت را مغتم شمارید، و حضور پیدا کنید، مبارزه و جهاد نمائید، تا شهادت و کرامت را دریابید. خطابه پرشور خنساء بر پسرانش چنان موثر بود، که هر چهار پسرش یکی بعد از دیگری پرچم جهاد و مبارزه را بدست گرفتند، با افتخار جنگیدند، و در همان جنگ قادسیه به شهادت رسیدند، و هر یکی از پسران خنساء قبل از شهادت شان شعری بصورت رجز می خواندند. که بخشی از اشعار مزبور را ابن حجر عسقلانی در کتاب الاصابه و ابن عبدالبر قرطبی در کتاب الاستیعاب نقل کرده اند، که چنین است: پسر اول خنساء در رجزش می گفت:

يَا إِخْوَتِي إِنَّ الْعَجُوزَ النَّاصِحَةَ قَدْ نَصَحْتَنَا إِذَا دَعَتْنَا الْبَارِحَةَ
 بِمَقَالَهُ ذَاتَ بَيَانٍ وَوَاضِحَةٍ فَبَاكِرُوا الْحَرْبَ الضَّرُوسَ الْكَالِحَةَ
 وَ إِنَّمَا تَلْقَوْنَ عِنْدَ الصَّائِحَةِ مِنْ آلِ سَاسَانَ كِلَابًا نَابِحَةَ
 قَدْ آيَقُنُوا مِنْكُمْ بَوَاقِعَ الْجَائِحَةِ وَ أَنْتُمْ بَيْنَ حَيَاةٍ صَالِحَةٍ

بعد از شهادت او برادر دیگرش پسر دوم خنساء پرچم جهاد را بدست گرفت و چنین رجزی می سرود:

إِنَّ الْعَجُوزَ ذَاتَ حَزْمٍ وَ جَلْدٍ وَ النَّظَرَ الْأَوْفَقِ وَ الرَّأْيَ السَّدِّدَ
 قَدْ أَمَرْتَنَا بِالسَّدَادِ وَالرَّشْدِ نَصِيحَتُهُ مِنْهَا وَ بَرًّا بِالْوَالِدِ
 فَبَاكِرُوا الْحَرْبَ حُمَاهُ فِي الْعَدَدِ إِقْمَا لِفُوزٍ بَارِدٍ عَلَى الْكَبِدِ
 أَوْ مَيِّتُهُ تُورِثُكُمْ عِزَّ الْأَبَدِ فِي جَنَّةِ الْفِرْدَوْسِ وَالْعَيْشِ الرَّغْدِ

و بعد از شهادت او برادر دیگرش پسر سوم خنساء پرچم جهاد را بدست گرفت و چنین رجزی را می خواند:

وَاللَّهِ لَا نَعْصِي الْعَجُوزَ حَرْفًا قَدْ أَمَرْتَنَا حَدَبًا وَ عَطْفًا
 نُصَحًا وَ بَرًّا صَادِقًا وَ لُطْفًا فَبَادِرُوا الْحَرْبَ الضَّرُوسَ زَحْفًا
 حَتَّى تَلْقُوا آلَ كِسْرَى لَفًّا أَوْ تَكْشِفُوهُمْ عَنْ جِمَاكُمُ كَشْفًا
 إِنْ نَرَى التَّقْصِيرَ مِنْكُمْ ضَعْفًا وَ الْقَتْلَ فِيكُمْ نَجْدَةً وَ زُلْفَى

و بعد از شهادت او برادر دیگرش پسر چهارم خنساء پرچم جهاد را بدست گرفت و چنین رجزی می خواند:

كَسْتُ لِحَنْسَاءَ وَ لَا لِلْأَحْرَمِ وَ لَا لِعَمْرٍ وَ ذِي السَّنَاءِ الْأَقْدَمِ
 إِنْ لَمْ أَرِدْ فِي الْجَيْشِ الْأَعْجَمِ مَاضٍ عَلَى الْهَوْلِ حَضِيمٌ حَضْرَمِ
 إِقْمَا لِفُوزٍ عَاجِلٍ وَ مَعْنَمٍ أَوْ لِيُوقَاهُ فِي السَّبِيلِ الْأَكْرَمِ

و پسر چهارم خنساء هم پرچم را بدوش کشید و چنان رزمید تا جام شهادت را نوشید، و هر یک از این فرزندان وصیت مادر را هم چنان که در رجز های خود می خواندند، صادقانه و مخلصانه بجا کردند و به استقبال شهادت رفتند، و وقتی خبر شهادت شان برای خنساء رسید و دانست که هر چهار پسرش شهید شده اند، گفت: (الحمد لله الذي شرفني بقتلهم و أرجو من ربي أن يجمعني بهم في مستقر الرحمة). ترجمه: سپاس خدای را که به واسطه شهادت آن ها به من شرافت بخشید، و امیدوارم که مرا به همراه آنان در سایه رحمت خود قرار دهد. (۲)

می گویند: حضرت عمر فاروق (رض) تا هنگامی که وفات یافت، حقوق هر چهار پسر خنساء را که از هر کدام شان دو صد درهم بود قطع نکرد، و به مادر شان پرداخت می نمود. (۲)

ابن حجر عسقلانی در کتاب الاصابه آورده است: گفته می شود که خنساء شاعره به نزد حضرت عائشه (رض) آمد، و به همراه وی جامه بود، که در آن اشعاری نگاشته شده بود. عائشه (رض) برایش گفت: ای خنساء! از این کار تو پیامبر اسلام (ص) نهی فرمودند. خنساء گفت: نمی دانستم و از برای این اشعار قصه است: و قصه مزبور را بیان نموده، که چنین است: پدرم مرا به مردی به نکاح داد، که زیاد اسراف کار بود، و تمام دارائی خود را مصرف کرد. به نزد صخر برادرم آمدم، و او مال خود را نصف کرد، و مرا مخیر نمود، تا قسمتی را که می خواهم بردارم. نصفی را که می خواستم برداشتم، و بعد باز شوهرم مال مذکور را مثل گذشته مصرف نمود، و باز به نزد برادرم بازگشتم، و دوباره برادرم مالش را نصف نمود، و مرا مخیر ساخت، که نصفش را که می خواهم بردارم، و آن را برداشتم، در این هنگام زن برادرم گفت: ای صخر! آیا تا اتمام مال مذکور می خواهی، آنرا نصف کنی، و او را مخیر سازی؟ و من این موضوع را به شعر در آوردم. و ابیاتی از شعر مذکور چنین است:

وَاللَّهِ لَا أَمْنَحُهَا شِرَارَهَا وَهِيَ أَلْتِي أَرْحَضُ عَنِي عَارَهَا
وَأَوْ هَلَكْتُ خَرَقْتُ حِمَارَهَا وَأَتَّخَذْتُ مِنْ شَعْرِ صِدَارَهَا (۱)

خیرالدین زرکلی در کتاب اعلام خود می نویسد: تناصر ملقب به خنساء دختر عمرو بن حارث بن شریذ ریاحی سلمی از بنی سلیم و از قیس عیلان و از مضر بوده، و او از مشهورترین شعراء عرب و از شاعرترین زنان علی الاطلاق می باشد، موصوفه اکثر عمر خود را در زمان جاهلیت گذراند، و در وفدی به همراه قوم خود بنی سلیم به حضور رسول الله (ص) آمد، و مسلمان شد. پیامبر اسلام (ص) اشعار او را شنیدند؛ او را تحسین و تشویق نمودند. خنساء سروده های خود را زمزمه می کرد، و رسول خدا (ص) می فرمودند: (هیه یا خنساء!) ترجمه: مرحبا ای خنساء! خنساء از بهترین مرثیه سرایان تاریخ است و اکثر اشعارش در رثای برادرانش صخر و معاویه می باشد، که در زمان جاهلیت به قتل رسیدند. از خنساء دیوان شعری باقیمانده است. چهار پسر خنساء در جنگ قادسیه در سال شانزدهم هجری به شهادت رسیدند، و خنساء آن ها را بر ثبات و مقاومت در مقابل دشمن تشویق و تحریض می نمود، تا همگی در راه خدا کشته شدند، و او گفت: خداوند (ج) را سپاس می دارم، که مرا بر شهادت فرزندانم مشرف گردانید، نامبرده در سال بیست و چهارم هجری مطابق سال ۶۴۴ میلادی وفات یافت. (۲۰)

عمر رضا کحاله در کتاب اعلام النساء می نویسد: عبدالملک بن قریب روایت نموده، و گفت: برای نابغه شاعر معروف عرب در زمان جاهلیت در بازار عکاظ چادری بر پا کردند، و هر یکی از شعراء شعری را که سروده بودند، به او عرضه داشتند، اولین کسی که شعرش را عرضه داشت، اعیسی بود، و بعد حسان بن ثابت شعرش را انشاء نمود، و بعد از او خنساء شعرش را عرضه داشت، که در آن آمده بود:

وَإِنَّ صَخْرًا لَتَأْتِمُ الْهَدَاةَ بِهِ كَأَنَّهُ عَلَّمَ فِي رَأْسِهِ نَارًا

نابغه گفت: به خداوند سوگند! اگر ابا بصیر (اعشى) اولتر از او شعرش را عرضه نمی داشت، می گفتم: تو شاعر ترین جن و انس هستی. حسان بر خاست، و گفت: به خداوند سوگند! من از تو و از پدرت شاعر ترم. نابغه برایش گفت: ای برادر زاده! آیا این شعر خنساء را تحسین نمی کنی؟ که می گوید:

فَأَيْتَكَ كَالِإِلِّ الَّذِي هُوَ مَدْرَكِي وَ إِن نَخَلتَ أَن الْمَنْتَايَ عَنكَ وَاسِع
خطا طيف حجن في حبال متينة تمد بها أيد إليك نوازع

و می گوید: حسان از گفته اش نزول کرد.

حسان بن ثابت می گوید: به نزد نابغه بن ذبیان رفتم، خنساء دختر عمرو نیز در نزدش بود، وقتی از نزدش برخاستم، شعری را بر او تقدیم داشتم. نابغه گفت: به تحقیقی که تو شاعری، و دختر بنی سلیم گریاننده است. بشار بود، که می گفت: هیچ زنی شعر نگفته، مگر این که در آن ضعفی دیده شده است. برایش گفته شد: خنساء نیز چنین بوده است؟ گفت: او را چهار بیضه است.

می گویند: بهترین اشعار زنان اشعاری است که آن را برای خونخواهی یکی از نزدیکان کشته شده اش که به انتقامش نرسیده سروده است، و خنساء شاعر ترین زنان در زمان جاهلیت و اسلام بود. مبرد می گوید: خنساء و لیلی در اشعارشان در پیش روی توانا ترین و بر گزیده ترین شعراء قرار دارند، و کمتر زنی است که در صناعت شعری در رتبه و درجه ایشان قرار داشته باشد.

محمد بن سلام می گوید: ما مرثی را در ده طبقه قرار دادیم، که در طبقه اول مرثیه متمم بن نویره است که در رثای برادرش مالک سروده، و مرثیه خنساء دختر عمرو است، که در رثای برادرانش صخر و معاویه سروده است، که صخر را بنو اسد و معاویه را بنو غطفان به قتل رسانیده اند.

عبدالملک بن مروان سوال کرد: شاعر ترین زنان در زمان جاهلیت کی بود؟ شعبی گفت: خنساء. عبدالملک برایش گفت: چرا خنساء را بر دیگران فضیلت دادی؟ گفت: برای این سروده اش:

و قاتلة والناس قد فات خطوها لتدرکه يالهف نفسي على صخر
ألا ثكلت أم الدين غدو به إلى القبر ماذا يحملون إلى القبر

ابو زید می گوید: لیلی دارای اشعار بیشتر، بحوری زیادتر و از روی لفظ قوی تراست، اما خنساء اشعاری قشنگ و طلائی دارد.

آورده اند که روزی درید بن صمه بر خنساء دختر عمرو بن شریذ گذر کرد، در حالی که خنساء شترش را علف می داد، و صبر کرد تا موصوفه از کارش فارغ شد، جامه اش را از تنش درآورد، و غسل کرد، درید بن

صمه او را نگاه می کرد، در حالی که خنساء این عمل درید را نمی دید، درید به مفرش آمد، و این شعر را انشاء نمود:

حيوا تماضر و اربعوا صحبي وقفوا فإن وقوفكم حسبي
 أحناس قد هام الفؤاد بكم و أصابه تبل من الحب
 ما إن رأيت و لا سمعت به كالיום طالی أينق جرب
 متبدلاً تبدو محاسنه يضع الهناء مواضع النقب
 متحسراً نضح الهناء به نضح العبير بريطة العطب
 فسليهم عنى خناس إذا غض الجميع الخطب ماخطى

و وقتی فردا صبح شد، درید به نزد پدر خنساء رفت و خنساء را از او خواستگاری نمود. پدر خنساء برای درید گفت: مرحبا به تو ای ابا قره! بدرستی که تو مردی با کرامت هستی، در حسب تو کدام اشکالی نیست، و سردار قوم خود می باشی، کسی خواسته تو را مسترد کرده نمی تواند، و بینی شتر تو برگردانیده نمی شود. و در روایتی آمده است که پدر خنساء گفت: کسی برای تو عیبی گرفته نمی تواند، اما این زن اختیار نفس خود را خودش دارد، و مانند دیگران نیست، و من این مطلب را برایش یاد آوری می کنم، و فاعل کار خود خود اوست. بعد پدر خنساء به نزدش رفت، و برایش گفت: یا خنساء! پهلوان هوازن و سردار بنی چشم درید بن صمه از تو خواستگاری دارد، و او از جمله کار کشته گان و فعالان است. درید نیز گفتار پدر خنساء را می شنید. خنساء گفت: ای پدر من! آیا مایل هستی که ببینی من پسر عمو هایم را مثل تیر نیزه دور می اندازم، و با پیر مردی از بنی چشم که امروز یا فردا مرگ به سراغش می آید، ازدواج نمایم؟ پدر خنساء از نزدش برآمد، و گفت: ای ابا قره! خنساء از ازدواج با تو امتناع ورزید، شاید که در آینده برایت جوابی بدهد. درید گفت: من مباحثه شما را شنیدم، و از نزدشان برگشت. و در روایت ابن کلبی آمده است: خنساء برای پدرش گفت: مرا فرصت بدهید، تا با خود فکر کنم. و بعد کنیز خود بنام ولیده را بدنبال درید فرستاد، و برایش گفت: درید را ببین هنگامی که ادرار می کند، آیا بولش زمین را سوراخ می کند، و در آن باقی می ماند، یا در روی زمین روان می گردد، اگر سوراخ کرد و باقی ماند، در آن قوتی باقی مانده است، و اگر در روی زمین روان گردید، ازدواج با او فائده ای ندارد. وقتی ولیده بدنبال درید رفت، و دید درید ادرار می کند، و ادرارش بر روی زمین جاری می گردد، خبر را به خنساء رسانید، و زمانی که درید برای اخذ جواب به پدر خنساء مراجعه کرد، خنساء از ازدواج با درید ابا ورزید، و درید از نزد او برگشت، و خنساء شعر زیر را در این ارتباط انشاء نمود:

أتخطبني هبلة علي دريد وقد طردت سيد آل بدر

معاذ الله ينكحني حبركي يقال ابوه من چشم بن بكر
 ولو أمسيت في چشم هديا لقد أمسيت في دنس و فقر

درید را غضب فرا گرفت، و در هجو خنساء این شعر را سرود:

وقاك الله يا ابنه آل عمرو من الفتيان أمثالي و نفسي
 فلا تلدي و لا ينكحك مثلي إذا ما ليلة طرقت بنحسي

الخ.....

و در روایتی آمده است: درید بن صمه خنساء را از برادرش معاویه خواستگاری نمود، و آن هنگامی بود که برادر دیگرش صخر به جنگ رفته بود، و حاضر نبود. خنساء از ازدواج با درید سر باز زد، و گفت: مرا به ازدواج با او حاجتی نیست. اما برادرش معاویه از این کردار خنساء کراهیت نشان داد، و خنساء شعر زیر را در این زمینه انشاء نمود:

تباكرني حميدة كل يوم بما يؤلى معاوية بن عمرو
 فلا أعط من نفسي نصيباً فقد أودى الزمان إذا بصخر
 أتكرهني هبليت على ذريد و قد أحرمت سيد آل بدر
 معاذ الله يرضعني حبركي قصير البشر من چشم بن بكر
 يري مجداً و مكرمة أتاها إذا عشي الصديق جریم تمر(۹)

در کتاب اعلام النساء تالیف عبدالرحمن مصطاوی آمده است: خنساء دختر عمرو بن شریذ سلمیه بوده، و اسم او تماضر می باشد، و خنساء از ماده خنس به کسی گفته می شود که بینی کوتاه دارد، و شهرت تماضر به لقبش یعنی خنساء بیشتر است. (۱۰)

بقول اکثریت علماء شاعری به پایه خنساء قبل از وی و بعد از وی نبوده است. (۱۰)

خنساء صحابییه بزرگواری است که به همراه قوم خود به نزد رسول الله (ص) آمد، و ایمان آورد، و پیامبر اسلام (ص) به اشعارش گوش فرادادند، و او را تهنیت گفتند، و بودند که می فرمودند: (هیه یا خناس!) ترجمه: مرحباً ای خناس! (۱۰)

برای جریر گفته شد: شاعرترین مردم کیست؟ گفت: اگر خنساء نمی بود من بودم. برایش گفته شد: چگونه او را برتری دادی؟ گفت: به جهت این سروده اش:

إن الزمان و ما يفنى له عجب أبقى لنا ذنباً و استأصل الرأس
 إن الجديدین فی طول اختلافهما لا یفسدان و لكن یفسد الناس (۱۰)

خنساء در جنگ قادسیه به همراه چهار پسرش اشتراک نمود، و هر چهار پسرش در آن جنگ شهید شدند، و او در باره آن‌ها نصیحتی نیکو داشت، و وقتی خبر شهادت پسرانش برای او رسید، گفت: *(الحمد لله الذي شرفني بإستشهادهم، و أرجو من الله أن يجمعني بهم في مستقر الرحمة)*. ترجمه: سپاس خدای را که به واسطه شهادت آن‌ها به من شرافت بخشید، و امیدوارم که مرا به همراه آنان در سایه رحمت خود قرار دهد. (۱۰)

خنساء را حضرت عمر فاروق (رض) خطاب قرار داد، و گفت: به چه علتی چشمان خود را از گریه زخمی ساخته‌ای؟ گفت: به جهت گریه بر سرداران مضر!! و او به پسرانش که در جنگ قادسیه به شهادت رسیدند، گریه نکرد، و آن به اثر تاییدن نور اسلام و ایمان در قلبش بود. (۱۰)

خنساء در سال بیست و چهارم هجری قمری مطابق سال ۶۴۴ میلادی در اول خلافت حضرت عثمان (رض) در بادیه نجد وفات یافت. (۱۰)

صاحب کتاب ناسخ التوریک آورده است: خنساء دختر عمرو بن الشرید بوده، و هیچ کس از زنان مانند او شعر نگفته است. (۷)

در تاریخ یعقوبی آمده است: در (یوم حوزة اول) معاویه بن عمرو بن شرید سلمی کشته شد، و در (یوم حوزة دوم) برادرش صخر بن عمرو با بنی مره جنگید، آنگاه بنی اسد، صخر را کشتند و خواهرش (خنساء) او را مرثیه گفت. بنی اسد می گفتند: ما چهار نفر را کشتیم که همه پسران عمرو و هر یک سرور قوم خود بودند، کشتیم حجر بن عمرو پادشاه، و لأم بن عمرو طائی، و صخر بن عمرو سلمی و بدر بن عمرو فزاری را. (۸)

علامه دهخدا در لغت نامه اش آورده است: خنساء دختر عمرو بن الشرید است، و نسب او به مضر می رسد، از شاعران مخضرم بوده، و عصر جاهلیت و اسلام را درک کرده است. عالمان شعر متفق القول اند: زنی چون او در شعر نیامده است، و اکثر اشعار او در رثاء برادر او صخر است، که در واقعه یوم الکلاب^۲ از ایام عرب کشته شد. خنساء با قوم خود یعنی بنی سلیم به خدمت پیغمبر اسلام (ص) رسید، و ایمان آورد. و دیوان اشعار وی به چاپ رسیده است. (۱۱)

محمد بن اسحاق بن ندیم در کتاب الفهرست می نویسد: ابو سعید سگری، ابن سکیت، ابن اعرابی و تعدادی دیگر دیوان خنساء دختر عمرو سلمی را جمع آوری و تنظیم کرده اند. (۲۳)

در دائرةالمعارف آریانا نگاشته شده است: تماضر دختر عمرو بن شرید بن ریاح بن ثعلبه سلمی ملقب به خنساء زن شاعره است، که شرف صحبت رسول الله (ص) را یافت، و مسلمان شد. (۱۲)

^۲ یوم الکلاب: اصل کلاب نام آبی است در اطراف جبله و شمام و در آن دو واقعه روی داده که به نامهای کلاب اول و کلاب ثانی خوانده می شود. لغت نامه دهخدا جلد دوازدهم صفحه ۱۸۴۳۷ به نقل از مجمع الامثال میدانی و عیون الأخبار

در کتاب زن در آئینه جلال و جمال آمده است: خنساء را از شعرای عهد خلیفه دوم (حضرت عمر فاروق رضی الله عنه) شمرده اند، او مرثیه های بلندی در باره برادرانش معاویه و صخر که در جنگ های (دوران جاهلیت) کشته شده بودند، می سرود، منتهی او بعد از قتل صخر داغدار تر شد، زیرا صخر بخشنده تر و دلسوز تر بود، و در تنگنا های مالی یاریش می نمود، چون این بانو همسری قمار باز داشت، که محصول زنده گی خود را می باخت، و صخر چندین مرتبه حیثیت خواهر خود را حفظ کرده بود. (۱۴)

شعر های خنساء در رثای برادرانش زبانزد ادیبان است، نه قبل از او و نه بعد از وی زنی به عظمت این بانو شعر نگفته است. وقتی از ادیبان نامور عرب سوال می شود که خنساء در چه پایگاهی از ادبیات است. سخنان بلندی دارند:

به جریر گفته شد: شاعر ترین مردم کیست؟ گفت: اگر خنساء نبود، می گفتم: شاعر ترین مردم این عصر من هستم.

بشار (بن بُرد تخارستانی) می گفت: زنی تا کنون بدون نقص ادبی شعر نگفته است مگر این بانو. و روزی به بشار گفتند: اگر زن به مقام سراینده گی نمی رسد، پس نظرت در باره خنساء چیست؟ گفت: او بالاتر از شعرای مرد است.

(ابو سعید عبدالملک بن قریب) اصمعی لیلای اخلیلیه را بر خنساء ترجیح می داد، ولی از خنساء هم به عظمت یاد می کرد.

(ابوالعباس محمد بن یزید معروف به) مبرد می گفت: لیلای اخلیلیه و خنساء بر اکثر شعراء برتر و فائق تر هستند.

نابغه ذبیانی سمت داوری بازار عکاظ را به عهده داشت، و شعرای که شعر جدید می سرودند، در بازار عکاظ به او عرضه می نمودند، تا ارزیابی نماید، هنگامی که قصیده (رائیه) خنساء را که در رثای صخر شنید، با شگفتی گفت: اگر اعشی قبل از تو شعری نسروده بود، می گفتم: مهم ترین و والاترین شاعر این مسابقه تو هستی. حسان بن ثابت شاعر معروف که یکی از شرکت کننده گان در مسابقه بود، وقتی این سخن را از داور شنید، عصبانی شد، و گفت: من هم از تو که داور هستی شاعر ترم و هم از خنساء. نابغه گفت: این گونه که فکر می کنی نیست، سپس رو به خنساء نمود، و گفت: جواب حسان بن ثابت را بده. خنساء رو به حسان کرد، و گفت: زیبا ترین، رسا ترین و جامع ترین شعر تو که هم اکنون عرضه داشتی، کدام بیت است؟ بیت الغزل قصیده تو چیست؟ حسان گفت: این است که:

لنا الجففات الغرّ یلمعن فی الضحی و آسیافنا یقطن من نجدہ دما

وقتی حسان گفت: مهم ترین بیت این قصیده این است. خنساء هفت اشکال ادبی روی همین یک بیت گرفت، و گفت: این که بیت الغزل و بیت القصیده محسوب می شود، هفت اشکال ادبی دارد.

اول: این که گفتی (جفنا). مادون جفان و کمتر از آن است، و حق این بود، که جفنان می گفتی.

دوم: این که گفتی (غر). جمع اغر است، و به معنای سفیدی پیشانی است، و اگر می گفتی (بیض). مطلق سفیدی بود، و معنایش وسیع تر بود.

سوم: این که گفتی (یلمعن). اگر به جای یلمعن (بیشرقن). به کار می بردی بهتر بود، چون اشراق قوی تر از لمعان است، و لمعان لحظه به لحظه می آید، و چشمک زدن است، و اشراق درخشش دائمی است.

چهارم: این که گفتی (فی الضحی). کار برد (دجی). بهتر از ضحی بود، زیرا ضحی همان چاشت و نزدیک نیمه روز است، و تابش شمشیر در آن وقت مهم نیست، چه اگر شمشیری در تاریکی (دجی). بتابد هنر است، و تابش شمشیر در اثر انعکاس نور خورشید هنر نیست. پنجم: این که گفتی (اسیاف). اسیاف جمع قله نیز است، و اگر می گفتی (سیوفاً). بیشتر و بهتر بود.

ششم: این که گفتی (یقطن). قطره قطره خون می ریزد، قوی تر آن بود، اگر می گفتی از شمشیرها سیل گونه خون می ریزد.

هفتم: این که گفتی (دما). در حالی که (دما). بیشتر از دم است. و به دنبال این هفت اشکال حسان ساکت شد، و دیگر جوابی نداد. (۱۴)

خانم بی بی نادران یکی از زنان معاصر و فرهیخته ایرانی راجع به اشعار خنساء می نویسد: در شعر خنساء عاطفه تأثیری شگرف دارد، زیرا از دل بر می آید و بر دل می نشیند (چنانکه در شعر زیر آمده است):

فلا والله ما أساک حتی افارق مهجتي و يشق رمسی
فقد ودعت، یوم فراق صخر أبی حسان، لذاتی و أنسی
فیا لهفی و لهف أمی أیصح فی الضریح و فیه یمسی!

ترجمه: به خداوند سوگند! فراموش نمی کنم، تا میان من و دل جدائی افتد، و به رستاخیز گورم از هم بشگافد، روزی که با ابو حسان صخر وداع کنم، با خوشی ها و آشنائی هایم وداع کردم، و اندوه مرا و مادرم را فرا گرفته است، و آیا او در گور روز را به شب می آورد، و شب را به روز می رساند؟ (۱۵)

در شعر خنساء عاطفه است که اندیشه را به هرجائیکه می خواهد می کشاند، و روح ملتهب شاعر حرکتش می بخشد، او همگی قدرت شاعری خود را به سرودن مرثیه بدون آنکه به دیگر موضوعات شعری بپردازد، متوجه ساخت. اسلوب خنساء در شعر اسلوبی عاطفی است خطاب به چشم ها و تحریض آنها به اشک ریختن و گفتگو با

برادر از دست رفته است، که اینک شبی از او را در پیش رو دارد، و بر شمردن صفات او در زمان صلح و در زمان جنگ که در سراسر شعر او فراوان است. (۱۵)

در کتاب اسوه های راستین برای زن مسلمان آمده است: خنساء (تماضر) دختر عمرو بن شریذ از قبیله بنی سلیم بود، که ایمان او را دگرگون کرد خنساء از مشهور ترین شاعران زن در میان عرب بود، که از عصر جاهلی تا کنون مانند او یافت نشده است، او دو برادر به نام های معاویه و صخر داشت، که هردوی آن ها قبل از اسلام کشته شدند، بعد از کشته شدن آن دو حزن و اندوه وجود خنساء (رض) را فراگرفت، و آن قدر در فراق آن ها نوحه سرائی و شیون نمود، که هیاهو و ناله های او زبانزد خاص و عام شد. باتوجه به طبع شاعری که خنساء (رض) دارا بود، در همان حال که به گریه می پرداخت، یک دیوان شعر از نوحه های او شکل گرفت، دیوانی که محققین و ادیبان آن را بزرگ ترین دیوان شعری زن عرب می دانند. پس از چندی خنساء همراه تنی چند از اقوامش به اسلام مشرف شد، رسول خدا(ص) از او خواستند، تا شعری بخواند. خنساء شروع کرد، به شعر سرودن و رسول خدا(ص) با آفرین گفتن و او را تشویق می کردند، تا اشعار بیشتری بسراید. آن بزرگ بانو با قلبی سرشار از ایمان همراه فرزندان خویش به سوی قادسیه عازم جهاد گردید، و جنگ قادسیه بزرگ ترین جنگی بود که بین مسلمانان و پارسیان رخ داد. زمانی که دو جبهه صف آرائی کردند، و خواستند جنگ را آغاز کنند، خنساء(رض) چهار فرزند خود را فراخواند، و به نصیحت و ارشاد آن ها پرداخت. او خطاب به آن ها فرمود: فرزندان عزیزم! شما تسلیم اوامر الهی شدید، تا از فرامین او اطاعت کنید، دلبندانم! به اختیار خود راه هجرت پیش گرفته اید، و کسی شما را مجبور نکرده است! خدای راسوگند! که شما فرزند یک پدر هستید، و مادر شما نیز یکی است، من به پدر شما خیانت نکردم، و در تمام عمر سعی کردم، باعث خدشه دار شدن حسب و نسب شما نگردم(من با آبرو زیستم) و باعث آبرو ریزی برادران خویش نیز نشدم، فرزندان من! شما خود می دانید، که خداوند مجاهدان و کسانی را که به خاطر او در مقابل کفار صف آرائی می کنند، از چه موهبت های برخوردار می نماید. هان! بدانید، و آگاه باشید، که زنده گی جاویدان اخروی به مراتب بر زنده گی فانی دنیا برتری دارد. خداوند متعال می فرماید: (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَصْبِرُوا وَ صَابِرُوا وَ رَابِطُوا وَ اتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ). ترجمه: ای کسانی که ایمان آورده اید! (در برابر شدائد و ناملایمات) شکیبائی ورزید، و در مقابل دشمنان استقامت و پایداری کنید، و (از مرز های مملکت خویش) مراقبت به عمل آورید، و از خشم خدا پرهیزید، تا این که رستگار شوید. سوره آل عمران آیه ۲۰۰ (۶) عزیزانم! اگر (إنشاء الله) از سلامت برخوردار بودید، به محض شروع جنگ با درایت و زیرکی به میدان نبرد بشتابید، و با طلب نصرت و یاری خداوندی بر دشمنان هجوم برید، به هوش باشید، که هر گاه جنگ شدت یافت، و دیدید که دشمن از هر طرف حمله ور می گردد، به قلب جبهه دشمن

هجوم برید، و با فرمانده جنگ دست و پنجه نرم کنید. این توصیه ها را عملی کنید، تا به حول وقوه ای الهی به عزت دنیا و آخرت نایل آئید. (در دنیا به غنیمت دست می یابید، و در آخرت به ضیافت الهی مشرف می شوید). و فرزندان خنساء (رض) پس از سفارشات مادر هم چون شیرانی جنگاور صف های دشمن را در نوردیدند، و آن قدر جنگیدند، تا به مقام رفیع شهادت نایل آمدند.

دیگر خنساء خنسای عصر جاهلی نیست، اسلام وی را دگرگون کرده بود. آری! خنسائی که در رثائی دو برادرش جهان را از داد و شیون پر کرده بود، در برابرشهادت چهار جگر گوشه خود چه کرد؟ آیا بازهم نوحه سرائی کرد؟ ایمانی که در قلب خنساء (رض) جای گرفته بود، او را تسکین میداد، ایمان باعث می شد، او نه تنها نوحه و شیون نکند، بلکه به شهادت جگر گوشه هایش افتخار کند! آنگاه که خبر شهادت فرزندان او را به او دادند، با متانت تمام فرمود: سپاس خدای را که مرا مفتخر کرد، که مادر چهار شهید باشم! از ذات پروردگارم خواستارم، مرا با آن ها محشور و فردوس برین را مأوای مان سازد. سبحان الله! چه دگرگونی عجیبی! زنی که مشهور ترین شاعر زن در میان عرب است، و مرثیه سرائی او زبانزد عام و خاص است، حتی یک بیت شعر هم در رثای فرزندان دلبدنش نمی سراید، او با متانت چیزی می گوید، که به مراتب از مرثیه دل انگیزتر است. این اسوه ای ایثار و استقامت به جای آه و شیون کردن دست به بارگاه الهی دراز می کند، و دعا می نماید: بار خدایا! چهار جگر گوشه ام را هدیه راهت کردم! از تو می خواهم بهشت آن سرای جاویدان را نصیب ما گردانی! این است ایمان! ایمانی که آنچنان تأثیری در بعد شخصیتی خنساء (رض) گذاشت، که هیچ چیزی را چنان مجالی برای تأثیر و دگرگونی نبود. بعد از شهادت فرزندان خنساء حضرت عمر فاروق (رض) سهم و دارائی آن ها را در اختیار او گذاشت، تا این که عمرش به پایان رسید، و جان به خالق خویش تسلیم کرد.

۱ - الاصابة فی تمییز الصابة صفحه ۱۶۷۵ و ۱۶۷۶ تالیف امام احمد بن علی بن حجر عسقلانی متوفی سال ۸۵۲ هجری قمری - چاپ بیت الافکار الدولیه - لبنان - تاریخ چاپ سال ۲۰۰۴ میلادی.

۲ - الاستیعاب فی معرفه الاصحاب جلد چهارم صفحه ۳۸۷، ۳۸۸ و ۳۸۹ تالیف ابی عمر یوسف بن عبدالله بن محمد بن عبدالبر قرطبی متوفی سال ۴۶۳ هجری قمری - چاپ دارالکتب العلمیه بیروت لبنان - چاپ اول - تاریخ چاپ سال ۱۴۱۵ هجری قمری مطابق سال ۱۹۹۵ میلادی.

۳ - اسد الغابه فی معرفه الصحابه جلد هفتم صفحه ۸۹، ۹۰ و ۹۱ تالیف عزالدین ابن اثیر ابی الحسن علی بن محمد جزری متوفی سال ۶۳۰ هجری قمری - چاپ دارالکتب العلمیه - بیروت - لبنان - چاپ اول تاریخ چاپ سال ۱۴۱۵ هجری قمری مطابق سال ۱۹۹۴ میلادی.

- ۴ -- حياة الصحابييات صفحه ۳۳۸، ۳۳۹، ۳۴۰ و ۳۴۱ تالیف محمد سعید مبيض - چاپ موسسه الريان - بيروت - لبنان - چاپ اول - سال ۱۴۳۱ هجری قمری.
- ۵ - تفسير صفوةالتفاسير جلد اول صفحه ۲۸۰ تالیف - شیخ محمد علی صابونی - ترجمه فارسی - دکتور عبدالباری ابراهیمی - نشر - موسسه دارالافتق - بيروت - لبنان - چاپ اول - تاریخ چاپ - ماه حمل سال ۱۳۸۵ هجری شمسی.
- ۶ - تفسير نور صفحه ۱۳۹ تالیف دکتر مصطفی خرم دل - نشر احسان - چاپ ششم - سال ۱۳۸۷ هجری شمسی.
- ۷ -- ناسخ التواریخ جلد نهم صفحه ۴۱۱ تالیف محمد تقی لسان الملک سپهر کاشانی متوفی سال ۱۲۹۷ هجری قمری - چاپ انتشارات اساطیر - تهران - ایران - چاپ اول - تاریخ چاپ - سال ۱۳۸۴ هجری شمسی.
- ۸ -- تاریخ یعقوبی جلد اول صفحه ۲۹۲ - تالیف احمد بن ابی یعقوب معروف به ابن واضح یعقوبی متوفی سال ۲۸۴ هجری قمری - مترجم محمد ابراهیم آیتی - ناشر شرکت انتشارات علمی فرهنگی - تهران - ایران - چاپ ششم سال ۱۳۷۱ هجری شمسی.
- ۹ - اعلام النساء فی عالمی العرب والإسلام - تالیف عمر رضا کحاله - جزء اول - صفحه ۳۶۵ - چاپ موسسه الرساله - بيروت - لبنان.
- ۱۰ - اعلام النساء تالیف عبدالرحمن مصطاوی صفحه ۹۲ و ۹۳ چاپ دارالمعرفه - بيروت - لبنان - چاپ اول سال ۱۴۲۳ هجری قمری مطابق سال ۲۰۰۲ میلادی.
- ۱۱ -- لغت نامه دهخدا جلد اول صفحه ۹۹۸۹ تالیف علی اکبر دهخدا - ناشر موسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران - ایران - چاپ دوم - سال ۱۳۷۷ هجری شمسی.
- ۱۲ - دائرة المعارف آریانا جلد پنجم صفحه ۴۳۲ چاپ مطبعه عمومی کابل - افغانستان - سال چاپ ۱۳۴۸ هجری شمسی.
- ۱۳ -- سایت ویکیبیدیا الموسوعة الحره (دائرة المعارف عربی) تاریخ نشر ۲۳ جون ۲۰۱۶ ساعت ۳۱ / ۵ دقیقه
- ۱۴ -- زن در آئینه جلال و جمال صفحه ۱۷۸، ۱۷۹ و ۱۸۰ تالیف آیت الله عبدالله جوادی آملی - ناشر - مرکز تحقیقات کامپیوتری نور - حوزه علوم اسلامی دانشگاهیان مرکز الزهراء - تاریخ نشر - ۱۵ مهرماه ۱۳۹۱ خورشیدی ساعت ۳۲ / ۲ دقیقه

- ۱۵ -- مقاله خنساء شاعر سوگوار عرب بقلم خانم حاجیه بی بی نادران دبیر عربی شهرستان علی آباد - ناشر سایت عربی برای دبیرستان - آموزش عربی متون ادبی - تاریخ ادبیات عرب - تاریخ نشر یکشنبه نهم فروردین سال ۱۳۸۸ خورشیدی ساعت ۵۷ / ۱۸ دقیقه
- ۱۶ - سایت عربی العروس - منتديات عروس - الأركان العامة - الواحد الأدبیة - خیمه الشعر والشعراء - خیمه الأدب النسائی - الشاعرة الخنساء - تاریخ نشر ۱۷ / ۱ / ۲۰۱۲
- ۱۷ -- اسوه های راستین برای زن مسلمان صفحه ۷۳، ۷۴، ۷۵، و ۷۶ تالیف احمد الجدع - ترجمه عبدالصمد مرتضوی - ناشر - نشر احسان - تهران - ایران - سال چاپ ۱۳۸۳ هجری شمسی.
- ۱۸ -- وَقِيَاتُ الْأَعْيَانِ وَ أَنْبَاءُ أَبْنَاءِ الزَّمَانِ جلد ششم صفحه ۳۴ تالیف ابی العباس شمس الدین احمد بن محمد بن ابی بکر بن خلکان متوفی سال ۶۸۱ هجری قمری - چاپ دار صادر - بیروت - لبنان - تاریخ چاپ سال ۱۹۷۷ میلادی.
- ۱۹ - طبقات الشعراء صفحه ۸۲ تالیف محمد بن سلام جمعی متوفی سال ۲۳۱ هجری قمری - ناشر محمد علی بیضوی - نشر کتب السنه والجماعه - دارالکتب العلمیه - بیروت - لبنان - تاریخ نشر سال ۱۴۲۲ هجری قمری مطابق سال ۲۰۰۱ میلادی.
- ۲۰ - اعلام زرکلی جزء دوم حرف تاء صفحه ۸۶ تالیف خیرالدین زرکلی - چاپ دارالعلم للملایین - بیروت - لبنان - چاپ پنجم - ماه می سال ۲۰۰۲ میلادی.
- ۲۱ - الفهرست مقاله چهارم صفحه ۲۶۰، ۲۶۱، و ۲۶۲ تالیف محمد بن اسحاق بن ندیم - ترجمه محمد رضا تجدد مازندرانی - چاپ انتشارات اساطیر - تهران - ایران - چاپ اول - سال ۱۳۸۱ هجری شمسی.
- ۲۲ - سایت عربی شعراء (اکبر تجمع شعراء العرب) تاریخ نشر پنجم ماه جنوری سال ۲۰۱۴ میلادی.